

حدیث غدیر و نهج البلاغه

سید کاظم طباطبایی - دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

یکی از استوارترین دلایل شیعیان بر امامت و ولایت امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) حدیث غدیر است. با آنکه در نهج البلاغه در مواضع متعدّد هم بر مقام ممتاز اهل بیت (علیهم السلام) تأکید شده و هم برای اثبات شایستگی اهل بیت و از جمله شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) به وصایت و نص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استدلال شده است، اما در این کتاب ذکر صریحی از حدیث غدیر به چشم نمی‌خورد. از این رو، برای برخی این پرسش به میان آمده که چرا امام در برابر مخالفان به حدیث غدیر احتجاج نکرده است. تدارک پاسخی برای این پرسش بر عهده این مقاله نهاده شده است. خواننده در این مقاله خواهد دید هر چند حدیث مزبور در نهج البلاغه انعکاس نیافته، اما امام بارها به آن حدیث استدلال کرده است.

درآمد

نهج البلاغه به حدیث غدیر استناد یا احتجاج نشده است؟^۱ از این رو نگارنده درصدد برآمد تا در مقالتهی پاسخی برای این پرسش عرضه کند. امید است علاقه‌مندان و پژوهندگان عرصه دین را سودمند افتد.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود وان علی مولا نهاد
گفت: هر کور را منم مولا و دوست
ابن عمّ من علی مولای اوست^۲
در محیط‌های علمی و مذهبی گهگاه این پرسش به گوش می‌خورد که «چرا در

۱- مولوی، ۶/۲۵۳۷-۲۵۳۸.

حدیث غدیر و فضای صدور آن

یکی از ادله و بلکه استوارترین دلیل شیعیان بر امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، حدیث غدیر است. حدیث غدیر و فضای صدور آن بنا به نوشته شیخ مفید به این شرح است:

چون رسول خدا مناسک حج را به جا آورد، علی را در قربانی خود شریک ساخت و با او و مسلمانان به سوی مدینه بازگشت تا به جایی که به غدیر خم معروف است رسید و آنجا چون آب و چراگاه نداشت برای فرود آمدن مناسب نبود. با این حال پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا فرود آمد و مسلمانان نیز فرود آمدند. سبب فرود آمدن او در اینجا این بود که آیه‌ای از قرآن درباره نصب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به جانشینی پس از خود در میان امت بر وی نازل شد. پیش از این نیز بی آنکه برای این کار وقتی تعیین کرده باشد، در این باره به آن حضرت وحی شده بود. پس پیامبر این کار را به زمانی موکول کرد که از اختلاف و دو دستگی مردم نسبت به امیرالمؤمنین آسوده خاطر باشد. خدای عزوجل می‌دانست که اگر از غدیر خم بگذرند بسیاری از مردم از پیامبر جدا می‌شوند و راه سرزمینها و اماکن و بادیه‌های خویش را پیش می‌گیرند. بنابراین، خدا

خواست برای شنیدن فرمان جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام و تأکید حجت بر ایشان، آنان را فراهم آورد. در نتیجه خدای متعال نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۱ (مانده / ۶۷).

بنابراین، خدا وجوب این کار را بر پیامبر تأکید کرد و نگاهبانی او را خود به عهد گرفت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام آن فرمان در آن مکان توقف کرد و آن روز که روزی بسیار گرم و طاقت‌فرسا بود مسلمانان گرد او فرود آمدند. آن‌گاه فرمود زیر درختهای آنجا را پاک سازند و جهاز شتران را در آنجا فراهم آورند و آنها را روی هم بچینند. سپس جارچی خویش را فرمود تا در میان مردم فریاد برآورد: گرد هم آید. مردم که بیشترشان از شدت گرما ردای خویش را به پاهای خود پیچیده بودند، از جای خود برخاستند و برگرد او فراهم آمدند. چون مردم گرد آمدند آن حضرت از جهاز شتران

۱- یعنی: ای پیامبر، آنچه را درباره جانشینی علی علیه السلام و تصریح به امامت وی از سوی پروردگارت به تو نازل شده است به گوش مردم برسان. اگر چنین نکنی در حقیقت پیام او را نرسانده‌ای و خدا تو را از مردم نگاه می‌دارد.

بالا رفت و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نیز پیش خواند و او نیز بر آن جهازها بالا رفت تا در سمت راست آن حضرت ایستاد. آن‌گاه برای مردم سخن راند و خدا را ثنا گفت و مردم را اندرز داد و خیر ناگوار مرگ خویش را به گوش امت رساند و گفت: مرا به سوی خدا خوانده‌اند و نزدیک است که آن را بپذیرم و وقت آن رسیده که از میان شما بروم. من در میان شما چیزی را بر جای می‌گذارم که اگر بدان چنگ زبید هرگز همراه نشوید: کتاب خدا و عترتم؛ یعنی اهل بیتم. این دو از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض بر من درآیند.

آن‌گاه به بلندترین صدا آواز داد: آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری.

سپس بی‌درنگ در حالی که بازوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفته و تا آنجا بالا برده بود که سپیدی زیر بغل هر دو هویدا گشت به آن‌ان گفت: «فمن كنت مولاه فهذا عليّ مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله!» (پس هر کس من مولایش بوده‌ام این علی مولای اوست. خدایا، هر کس که او را دوست بدارد، دوست بدار و هر کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار و هر کس که او را یاری کند یاری

کن و هر کس که او را وا گذارد، واگذار). سپس به زیر آمد و آن هنگام نزدیک ظهر بود. پس دو رکعت نماز گزارد و آن‌گاه خورشید زایل گشت و ظهر شد. اذان‌گوی حضرت برای نماز ظهر اذان گفت و آن حضرت با آنان نماز ظهر را به جای آورد و در خیمه خویش نشست و علی (علیه السلام) را فرمود در خیمه خود که در برابر خیمه او به پا داشته بود بنشینند. پس از آن مسلمانان را فرمود دسته دسته بر او درآیند و این مقام را به او تبریک و شادباش بگویند و با عنوان امارت مؤمنان بر او سلام گویند. مردم جملگی چنین کردند. سپس همسران خود و دیگر زنان مؤمنان را که همراهش بودند فرمود بر علی (علیه السلام) درآیند و با عنوان امارت مؤمنین بر او سلام گویند و آنان چنین کردند.

عمر بن خطاب از جمله کسانی بود که در شادباش گفتن این مقام به امام (علیه السلام) سخن را به درازا کشاند و شادمانی خود را به این مناسبت به امام اظهار کرد و از جمله سخنانش این بود که گفت: به به ای علی، مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

حسان بن ثابت [شاعر پیامبر] پیش رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا به من اجازه می‌دهی در اینجا شعری

بسرایم تا خدا را خرسند سازد؟

پیامبر او را گفت: ای حَسَّان، به نام خدا بگوئی.

پس حَسَّان بر زمین بلندی ایستاد و مسلمانان برای شنیدن سخن او گردنها را دراز کردند و او خواندن آغاز کرد و گفت:

يَسْأَدِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ

بَخَمِّ وِاسْمِعِ بِالرَّسُولِ مَنَادِيًّا
وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوْلَيْكُمْ؟

فَقَالُوا وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا
إِلَّهَآكَ مَوْلَانَا وَاَنْتَ وَاوَلِيُّنَا

وَلَنْ تَجِدُنَّ مَنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيًّا
فَقَالَ لَهُ: قِمْ يَا عَلِيُّ فَاَنْتَ

رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَا هَادِيًّا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَاوَلِيُّهُ

فَكَوْنُوا لَهُ اَنْصَارَ صَدَقَ مَوْلِيًّا
هُنَاكَ دَعَا اَللَّهْمَّ وَاوَلِيَّهُ

فَكَنَ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًّا^۱
پس از سرودن این اشعار رسول

خدا ﷺ به او گفت: ای حَسَّان، تا ما را با زبان خود یاری می‌کنی^۲ همواره به روح القدس مؤید باشی^۳.

تواتر حدیث غدیر

دیدیم که پیامبر عموم مسلمانانی را که همراه او از حجة الوداع باز می‌گشتند در یک

بیابان بی‌آب و علفی گرد آورد و از همه حاضران زیر آفتاب سوزان برای امیرالمؤمنین بیعت گرفت. بنابراین، صدور حدیث غدیر در چنان فضا و موقعیتی سبب

۱- ترجمه این ابیات بدین شرح است:

- پیغمبرشان در خم به روز غدیر آوازشان داد و آنان آواز رسول را شنیدند.

- گفت: فرمانروا و صاحب اختیار شما کیست؟ آنان جملگی بدون اظهار دشمنی گفتند:

- خدای تو فرمانروای ماست و تو صاحب اختیار مایی و امروز در میان ما نافرمانی نخواهی یافت.

- پس علی را فرمود: ای علی، برخیز که من تو را پس از خود امام و راهنما برگزیدم.

- پس هر که من فرمانروای اویم این علی فرمانروای اوست و شما یاران باوفا و دوستدار او باشید.

- آن‌گاه دعا کرد: خدایا، دوستان او را دوست بدار و با آن کس که با علی دشمنی کند دشمن باش.

۲- مورخان نوشته‌اند حَسَّان بعدها در صف مخالفان

علیؑ ایستاد (مسعودی، مروج الذهب، ۳۴۷/۲، ۳۵۴).

از این رو شیخ مفید درباره این شرط «تا ما را با زبان یاری می‌کنی» نکته‌ای را گوشزد می‌کند و می‌نویسد: چون پیغمبر می‌دانست حَسَّان سرانجام

راه مخالفت با علیؑ را پیش خواهد گرفت، به‌طور مشروط دعا کرد و اگر می‌دانست در آینده راه

خود را به سلامت و درستی خواهد پیمود به‌طور مطلق و بدون قید و شرط دعا می‌کرد (مفید، الارشاد، ۱۶۷/۱).

۳- مفید، الارشاد، ۱۶۳/۱-۱۶۷. مقایسه شود: یعقوبی،

تاریخ، ۵۰۸/۱ شریعتی، خلافت و ولایت، ص ۲۱۷.

شد که همگان آن را بشنوند و به حافظه سپارند و برای آیندگان بازگو کنند. در نتیجه، بنا بر تتبع مؤلف الغدير دست کم یکصد و ده تن از صحابه از جمله سه خلیفه اول و هشاد و چهار تن از تابعین آن را نقل کرده‌اند.^۱

پس از تابعین نیز قریب به اتفاق عالمان شیعه و اهل سنت نسل به نسل با سند پیوسته آن را نقل کرده‌اند.^۲ حتی بسیاری از عالمان شیعه و سنی درباره حدیث غدیر و طرق آن کتابی مستقل فراهم آورده‌اند. ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ق)، ابن عقیه (م ۳۳۳ق)، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ق) و شمس الدین محمد بن محمد جزری دمشقی نامدارترین این مؤلفان از میان سنیان و شیعیان غیر امامی هستند.^۳

بنابراین، حدیث غدیر به چنان تواتری رسید که به گفته استاد محمد تقی شریعتی می‌توان گفت: «حدیثی متواتر مثل حدیث غدیر نیست»^۴.

احتجاج امیر المؤمنین در برابر مخالفان

پس از وفات رسول خدا ﷺ و داستان سقیفه بنی ساعده که جانشینی پیامبر ﷺ و زعامت جامعه مسلمانان از مسیر درست و حقیقی خود منحرف گشت^۵، امام بارها چه

در برابر مخالفان و چه در جمع دوستان و هواداران خود از برده شدن حقش سخن گفته و بر سزاوارتر بودن خود از دیگران برای زمامداری جامعه اسلامی استدلال و احتجاج کرده است. بخشی از این استدلالها در مجموعه سخنان آن حضرت موسوم به نهج البلاغه انعکاس یافته است. اینک به پاره‌ای از آن استدلالها اشاره می‌شود:

۱- در خطبه دوم در وصف خاندان پیامبر و بیان مقام ممتاز و بی‌مانند آنان می‌گوید:^۶
«راز پیامبر بدانها سپرده است، و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است. مخزن

۱- برای آگاهی از جزئیات و نامهای صحابه و تابعینی که حدیث غدیر را نقل کرده‌اند رجوع شود به: امینی، الغدیر، ۱/۱۴۱-۷۲.

۲- برای به دست آوردن اطلاع تفصیلی رجوع شود به: امینی، الغدیر، ۱/۷۳-۱۵۱.

۳- پیشین، ۱/۱۵۲-۱۵۸. برای آگاهی درباره دیگر کسانی که درباره حدیث مزبور کتابی تألیف کرده‌اند به همان‌جا رجوع شود.

۴- شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۹۴.

۵- یعقوبی، تاریخ، ۱/۵۲۲-۵۲۷.

۶- نگارنده برای پرهیز از اطالة گفتار از نقل عبارات عربی نهج البلاغه چشم پوشید و تنها به نقل ترجمه آن بسنده کرد. ترجمه‌ها نیز به خامه استاد سید جعفر شهیدی است.

علم پیامبرند و احکام شریعتِ او را بیانگر. قرآن و سنت نزد آنان در امان. چون کوه افرشته، دین را نگهدارند، پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پایرجاست.»

آن‌گاه چنین ادامه می‌دهد:

«از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان داشت، و هرگز نمی‌توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت که آل محمد ﷺ پایهٔ دین و ستون یقینند. هر که از حد درگذرد به آنان باز گردد، و آن که وامانده، بدیشان پیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان^۱.»

۲- در خطبهٔ سوم که به «شقشقیه» معروف است، از رویدادهایی که بر سر جانشینی رسول خدا ﷺ پیش آمد شکوه و از خلیفگان پیش از خود و رفتار آنان و آثار سوء زمامداری ایشان، انتقاد می‌کند و از شایستگیهای خود برای زمامداری جامعهٔ اسلامی سخن می‌گوید. در آنجا به صراحت از حق موروثی خود یاد می‌کند و می‌گوید: «آری ترائی نه‌ها! یعنی میراثم را می‌دیدم که به غارت می‌برند»^۲.

۳- در آغاز خطبهٔ چهارم باز دربارهٔ مقام و موقعیت اهل بیت و نقش آنان در راهنمایی مردم سخن می‌راند و می‌گوید:

«به راهنمایی ما از تاریکی در آمدید، و به ذروهٔ برتری در آمدید. از شب تاریک برون شدید»^۳.

۴- در خطبهٔ ششم از حق پایمال شدهٔ خود چنین سخن می‌گوید:

«به خدا سوگند، پس از رحلت رسول خدا ﷺ تا امروز پیوسته حق مرا از من باز داشته‌اند، و دیگری را بر من مقدم داشته‌اند»^۴.

۵- در بخشی از خطبهٔ بیست و ششم ضمن ایراد سخنانی شبیه به آنچه در خطبهٔ ششقیه آمده می‌فرماید:

«ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم»^۵.

۶- در خطبهٔ پنجاه و هفتم ضمن پیش‌بینی حوادثی که پس از وی روی می‌دهد، از سبقت جستش از همه در ایمان و هجرت سخن می‌گوید^۶.

۱- نهج‌البلاغه، ص ۹، نیز رجوع شود: خطبهٔ ۲۳۹، ص ۲۶۸.

۲- پیشین، ص ۹-۱۲.

۳- پیشین، ص ۱۲.

۴- پیشین، ص ۱۳.

۵- پیشین، ص ۲۶.

۶- پیشین، ص ۲۷.

۷- چون خبر سقیفه به امام رسید فرمود: «انصار چه گفتند؟» گفتند: سخن آنان این بود که از ما امیری و از شما امیری.

فرمود: چرا بر آنان حجّت نیاوردید که رسول خدا ﷺ سفارش فرمود با نیکوکاران انصار نیکی کنید، و از گناهکارانشان درگذرید؟

گفتند: در این چه حجّتی است؟ فرمود: اگر امارت از آنان می‌بود، سفارش آنان را کردن، درست نمی‌نمود. سپس پرسید: قریش چه گفتند؟ گفتند: حجّت آوردند که آنان درخت رسولند.

فرمود: حجّت آوردند که درختند [و خلافت را بردند و خاندان رسول را که] میوه‌اند تباه کردند^۱.

۸- چون خواستند با عثمان بیعت کنند امام فرمود:

«می‌دانی که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند [بدانچه کردید] گردن می‌نهم، تا وقتی که مرزهای مسلمانان ایمن بُوَد و کسی را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرنده‌ام و اجر چنین گذشت و فضیلتش را چشم می‌دارم، و به زر و زیوری که در آن بر هم پیشی می‌گیرید

دیده نمی‌گمارم^۲».

۹- در خطبه نود و سوم از فتنه‌ها و از جمله فتنه بنی امیه سخن می‌گوید و در دنباله آن می‌فرماید:

«ما اهل بیت از آن فتنه در امانیم، و مردم را بدان نمی‌خوانیم^۳».

۱۰- در خطبه نود و چهارم سخن را در وصف پیامبران به پیامبر خاتم ﷺ می‌کشاند. آن‌گاه می‌گوید:

«فرزندان او بهترین فرزندانند، و خاندانش نیکوترین خاندان، و دودمان او بهترین دودمان. در گرداگرد مکه رویدند، و در کشتزار بزرگواری بالیدند. شاخه‌هایشان بلند و سر به آسمان کشیده است و دست

۱- پیشین، ص ۵۲. نیز رجوع شود به نامه بیست و هشتم، ص ۲۹۲ که خطاب به معاویه با همین مضمون استدلال کرده است.

گفتنی است که استدلال به نسب از طرف علی علیه السلام نوعی جدل منطقی است. چون دیگران قرابت نسبی را ملاک قرار می‌دادند، علی علیه السلام می‌فرمود از نفس و لیاقت و افضلیت گذشته، اگر همان قرابت و نسب که مورد استناد دیگران است ملاک باشد، باز هم من از مدعیان خلافت اولی و شایسته‌ترم (مطهری، سیری در نهج‌البلغه، ص ۱۵۵).

۲- نهج‌البلغه، ص ۵۶. شایان ذکر است که در این بخش در عبارت ترجمه استاد شهیدی اندکی تصرف شد.

۳- پیشین، ص ۸۶

کسی به میوه آن نارسیده^۱.

۱۱- در خطبه هشتاد و هفتم مردم را به روی آوردن به عترت پیامبر ﷺ دعوت می‌کند و می‌فرماید:

«پس کجا می‌روید؟ و کی باز می‌گردید؟ که علامتها بر پاست و دلپها هویداست و نشانه‌ها برجاست. گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شماست که زمامداران حق و یقینند. ... پس همچون قرآن، نیک حرم آنان را در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبشخور روند، روی به آنان آرید^۲».

۱۲- در خطبه نود و هفتم بار دیگر مردم را به پیروی از اهل بیت فرا می‌خواند و می‌فرماید:

«به خاندان پیامبرتان بنگرید و بدان سو که می‌روند بروید و پی آنان را بگیرید که هرگز شما را از راه رستگاری بیرون نخواهند کرد و به هلاکتان باز نخواهند آورد. اگر ایستادند بایستید؛ و اگر برخاستند بر خیزید. بر آنها پیشی مگیرید که گمراه می‌شوید، و از آنان پس نمانید که تباه می‌گردید^۳».

۱۳- در خطبه صدم درباره جان‌نشینان و میراث بران معنوی پیامبر ﷺ سخن می‌راند و در پایان می‌گوید:

«همانا مثل آل محمد ﷺ به ستارگان

آسمان مانند: اگر ستاره‌ای فرو شد ستاره دیگر برآید. گویی خدا نیکویی خود را در حق شما به کمال رسانده و آنچه را آرزو دارید به شما نمایانده^۴».

۱۴- در خطبه صد و نهم پس از ذکر اوصاف و اخلاق پیامبر ﷺ، درباره منزلت اهل بیت و دوستان و دشمنان آنان چنین سخن می‌راند:

«ما درخت نبوتیم و فرود آمدن‌گاه رسالت، و جای آمد و شد فرشتگان رحمت، و کانهای دانش و چشمه‌سارهای بینش. یاور و دوست ما امید رحمت می‌برد؛ و دشمن کینه‌جوی ما، انتظار قهر و سطوت^۵».

۱۵- درباره منزلت اهل بیت در جایی دیگر می‌گوید:

«درهای حکمت الهی نزد ما اهل بیت گشوده است؛ و چراغ دین با راهنمایی ما افروخته است...^۶».

۱۶- در جایی دیگر در همین خصوص فرماید:

۱- پیشین، ص ۸۷.

۲- پیشین، ص ۷۰.

۳- پیشین، ص ۹۰.

۴- پیشین، ص ۹۲.

۵- پیشین، ص ۱۰۶.

۶- خطبه ۱۲۰، ص ۱۱۸.

«... راه هدایت را بسا راهنمایی ما می‌پویند، و روشنی دلهای کور را از ما می‌جویند. همانا امامان از قریش‌اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته‌اند، دیگران در خور آن نیستند، و طغرای امامت را جز به نام [هاشمیان] نوشته‌اند»^۱.

۱۷- و نیز در همین باره فرماید:

«ما خاصگان، و یاران، و گنجوران نبوت، و درهای رسالتیم. در خانه‌ها جز از درهای آن نتوان در شد، و آن که جز از در، به خانه درآمد به دزدی سمر^۲ شد. مصداق آیت‌های بلند معنی قرآن‌اند، و گنجینه‌های خدای رحمانند. اگر سخن گویند جز راست نگویند، و اگر خاموش مانند بر آنان پیشی نجویند»^۳.

۱۸- روزی یکی از یارانش از او می‌پرسد: «چگونه مردم شما، شما را از این مقام بازداشتند، در حالی که شما بدان سزاوارتر بودید؟» امام در پاسخ فرمود:

«... بدان که خودسرانه خلافت را عهده‌دار شدن، و ما را که نَسَب برتر است و پیوند با رسول خدا ﷺ استوارتر، به حساب نیاوردن، خودخواهی بود. گروهی بخیلانه به کسرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و داور خداست و بازگشتگاه روز جزاست...»^۴.

۱۹- روزی سعد بن ابی وقاص یا به قولی ابو عبیده جراح^۵ به امام علیه السلام می‌گوید: ای پسر ابوطالب، تو بر این کار [= خلافت] بسیار آزمندی.

امام می‌گوید در پاسخ وی گفت: «نه، که به خدا سوگند شما آزمندترید [و به رسول خدا] دورتر؛ و من بدان مخصوص‌ترم و [به وی] نزدیک‌تر. من حقی را که از آنم بود خواستم، و شما نمی‌گذارید و مرا از رسیدن بدان باز می‌دارید. پس چون در جمع حاضران با برهان، او را مغلوب کردم، در ایستاد و چنان که گویی مغلوب شد، ندانست چه پاسخی تواند داد. خدایا، من از تو بر قریش و آن که قریش را کمک کند یاری می‌خواهم، که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و رتبت بزرگم را خُرد دیدند. فراهم آمدند و در کاری که از آن من است با من بستیزیدند»^۶.

۲۰- در خطبه یکصد و نودم که به اندرز مردم اختصاص دارد اهمیت معرفت حق

۱- خطبه ۱۲۴، ص ۱۴۰.

۲- مشهور.

۳- خطبه ۱۵۴، ص ۱۵۲.

۴- خطبه ۱۶۲، ص ۱۶۵.

۵- رجوع شود: مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۴۸.

۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲، ص ۱۷۸.

پروردگار و حق رسول ﷺ و اهل بیتش را گوشزد می‌کند و می‌فرماید:

«بر جای باشید و بر بلا شکیبا... که هر کس از شما در بستر خود جان سپرد حالی که حق پروردگار خود و فرستاده او و اهل بیت وی را شناسا بود، شهید مرده و اجر او بر کردگار است...»^۱.

۲۱- در خطبه‌ای که به «قاصعه» نامبردار است ضمن برشمردن فضایل خود، از جمله می‌گوید:

«شما می‌دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است، و خویشاوندی‌ام با او در چه نسبت است... من در پی او بودم چنان‌که شتر بچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای برپا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت. هر سال در حراء خلوت می‌گزیدم، من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا ﷺ و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه‌ای مسلمانی راه نیافته بود، من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می‌دیدم و بسوی نبوت را می‌شنودم. من هنگامی که وحی بر او ﷺ فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ گفت: این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا

تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر می‌روی»^۲.

۲۲- در خطبه‌ای دیگر در وصف آل محمد ﷺ می‌گوید:

«آنان دانش را زنده‌کننده‌اند، و نادانی را میراننده، بردباری‌شان شما را از دانش آنان خیر دهد و برون آنان از نهمان و خاموش بودن‌شان از حکمت بیان. نه با حق ستیزند و نه در آن خلاف دارند. ستونهای دینند و پناهگاهها [که مردمان را] نگاه می‌دارند...»^۳.

بنابراین، ملاحظه می‌شود که در نهج‌البلاغه در مواضع متعدّد هم مقام ممتاز اهل بیت ﷺ بیان شده است و هم سزاوارتر بودن و اولویت اهل بیت و از جمله شخص امیرالمؤمنین به امر خلافت. برای اثبات مطلب اخیر نیز به سه اصل استدلال شده است: یکی وصایت و نص رسول خدا ﷺ. چنان‌که در خطبه دوم صریحاً درباره اهل بیت می‌فرماید: «و فیهم الوصیة و الوراثة»؛ یعنی وصیت و وراثت رسول خدا ﷺ در میان آنهاست. دوم لیاقت و فضیلت

۱- پیشین، ص ۲۰۸.

۲- پیشین، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۳- پیشین، خطبه ۲۳۹، ص ۲۶۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام و سوم نزدیکی نسبی و روحی امام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله^۱. با آنکه عبارت «فیهم الوصیة و الوراثة» به مضمون و نتیجه حدیث غدیر اشاره دارد، اما استدلال به حدیث غدیر در هیچ جای نهج البلاغه به چشم نمی‌خورد. از همین رو، این پرسش به ذهن برخی خطور کرده است که چرا امام در نهج البلاغه از آن حدیث سخن نمی‌گوید و بدان استدلال نمی‌کند؟

به نظر نگارنده هر کس مقدمه شریف رضی، مؤلف نهج البلاغه را بخواند پاسخ این پرسش را خواهد یافت. برای اینکه مقصود خود را روشن‌تر کند لازم می‌بیند بخشهایی از آن مقدمه را در این جا بیاورد:

«تسی چند از دوستان و برادران [...] خواستند تا کتابی بپردازم و گزیده سخنان مولی امیرالمؤمنین علیه السلام را در آن فراهم سازم. گفتارهایی از همه فنون و مجموعه‌ای از همه گون: از آداب و پند، یا نامه یا خطبه‌های کوتاه و بلند، که می‌دانستند چنین کتاب طراز فصاحت خواهد بود، و پیرایه بلاغت، [...] چه امیر مؤمنان علیه السلام سرچشمه فصاحت است و آبشخور بلاغت. [...] و من پذیرفتم که این کار آغاز کنم، چه می‌دانستم سودی بزرگ دربر دارد و نامی بلند بر اثر، و اندوخته‌ای است برای روز محشر؛ و کوشیدم [...] نشان

دهم که علی علیه السلام در این میدان یگانه‌تاز است و از دیگران ممتاز [...]». و دیدم که سخنان امام بر محور سه مضمون است [...]: خطبه و فرمان، نامه به این و آن، حکمت و اندرز [برای پندپذیران]. به توفیق خدا به کار پرداختم و نخست خطبه‌های اعجاب‌انگیز، پس نامه‌های دلاویز، سپس سخنان کوتاه و حکمت‌آمیز را فراهم ساختم. [...] و تواتر بود که در این گردآوری، نخستین بار گفتاری گزیده آمده است. سپس زمانی بر آن گذشته و پاره‌هایی از آن دوباره نوشته شده، چنین کار از روی غفلت بوده است نه قصد، و از روی فراموشی است نه عمد. با این همه دعوی نمی‌کنم که همه سخنان امام علیه السلام را فراهم آورده‌ام، و آنچه در این سو و آن سو بود گرد کرده‌ام و چیزی را از دست نداده‌ام، بلکه دور نیست آنچه به دست نیامده بیش از این باشد که به من رسیده، و آنچه در کمد جستجو افتاده کمتر از آن باشد که رسیده. اما بر من بود که کوشش خود به کار برم، و تا آنجا که می‌توانم این سخنان را فراهم آورم که خدای بزرگ راه می‌گشاید و راهنمایی می‌نماید»^۲.

- ۱- برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع شود به: مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۳۹-۱۵۵.
- ۲- نهج البلاغه، ص کط - لد.

بنابراین، نهج‌البلاغه به اعتراف مؤلف وگردآورنده آن، همه سخنان امام را در بر ندارد. از همین رو تاکنون بر این کتاب تکمله‌ها و مستدرک‌هایی نوشته‌اند.^۱ ثانیاً نهج‌البلاغه به سبک و سیاق کتب حدیث تدوین نشده است تا انتظار داشته باشیم احادیث معتبر باب یا ابواب خاصی را بی‌کم وکاست در خود فراهم آورده باشد، بلکه این کتاب، چنان‌که از نام آن نیز پیداست، با نگاه ادبی و بلاغی فراهم آمده است تا به گفته مؤلف سخن‌شناسی طراز فصاحت و بلاغت باشد و عربیت را بها افزایش دهد. ثالثاً بعید نیست که چون بیشتر مدعیان خلافت به قرابت و خویشاوندی با رسول خدا ﷺ تسمک مسی‌جسته‌اند، امام نیز در خطابه‌هایش به قرابت نسبی بیشتر از نص تکیه و استدلال کرده باشد.

احتجاج امیر المؤمنین (علیه السلام) به حدیث غدیر
با توجه به آنچه یاد شد، نبودن ذکر صریح حدیث غدیر در نهج‌البلاغه هرگز بدان معنی نیست که امام برای اثبات برحق بودن خود به این حدیث استدلال و احتجاج نکرده است، بلکه از مطالعه و بررسی منابع حدیثی

و تاریخی بر ما معلوم می‌شود که امام بارها در برابر مخالفان و احياناً در برابر مردمی که در حجة الوداع نبوده و حادثه غدیر را به چشم خود ندیده بودند، برای اثبات ولایت خود به حدیث غدیر استدلال کرده و حاضران و ناظران آن حادثه را به شهادت فرا خوانده است؛ برای نمونه موارد زیر را می‌توان یاد کرد:

۱- در روز شوری به سال ۲۳ق. وقتی عمر خلافت را میان شش تن به شوری وا نهاد، بنا به نقل ابوالطفیل عامر بن واثله که بر در ایستاده بود، علی (علیه السلام) بر یک یک مناقب خود از حاضران اقرار گرفت و از جمله در

۱- از باب نمونه می‌توان از این اثر یاد کرد: نهج السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه، محمد باقر محمودی، تهران، ۱۳۷۶ش. گفتنی است که بجز شریف رضی دیگران نیز به گردآوری و ضبط و تدوین سخنان مولای متقیان همت گماشته‌اند. از آن جمله دو اثر زیر را می‌توان نام برد:
الف - غرر الحکم و درر الکلم، اثر عبدالواحدبن محمد آمدی تمیمی، به کوشش مهدی رجایی، قم، ۱۴۱۰ق. نیز: صیدا، ۱۳۲۹ق.
ب - دستور معالم الحکم و مآثور مکالم الشیم، تألیف قاضی محمدبن سلامه قضاوی (د. ۴۵۴ق)، به کوشش عبدالزهراء حسینی خطیب، بیروت، ۱۴۰۱ق.

مقام احتجاج به اعضای شوری گفت:

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا ﷺ درباره‌اش گفته باشد «من كنت مولاه فعليّ مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره. ليبلىّ الشاهد الغائب»؟
حاضران گفتند: نه!»

۲- امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی شنید مردم سخن او را مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ وی را بر دیگران مقدم داشته است نمی‌پذیرند، در جایی به نام «رحبه» در کوفه به میان آن مردم آمد و در مقام پاسخ به منازعه‌کنندگان، مردم را سوگند داد که هر کس در روز غدیر خم آن سخن را از پیامبر ﷺ شنیده است به پا خیزد و جز کسی که از رسول خدا شنیده برنخیزد. در آنجا شماری از صحابه که تعدادشان به روایتی ۱۲ تن^۲ و به روایتی ۱۲ تن بدری^۳ و به روایتی دیگر ۱۳ تن^۴ و به قولی ۳۰ تن^۵ و به دیگر روایت ۱۰ تن^۶ و اندی^۶ یا ۱۷ تن^۷ بود به پا خاستند و شهادت دادند که آن سخن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند.^۸

۳- حاکم نیشابوری به سند خود از رفاعه بن ایاس صبی از پدرش از جدش

تذیر که از کبار تابعین است] آورده است که گفت: در روز جنگ جمل همراه علی بودیم. او به طلحه پیغام فرستاد که به دیدار من بیا، طلحه پیش امام آمد. امام گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا از پیغمبر نشنیدی که می‌گفت: «من كنت مولاه فعليّ مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟
طلحه گفت: آری.

- ۱- خوارزمی، المناقب، ص ۲۱۷؛ به نقل از: امینی، الغدير، ۱۵۹/۱-۱۶۰. امینی روایت عامر بن واثله را با اسانید و متون دیگری نیز از منابع مختلف فراهم آورده است. برای آگاهی از آن اسانید و متون رجوع شود به: ۱۵۹/۱-۱۶۳.
- ۲- ابن حنبل، المسند، ۱۱۸/۱.
- ۳- پیشین، ۱۱۹/۱.
- ۴- پیشین، ۸۴/۱.
- ۵- پیشین، ۳۷۰/۴.
- ۶- ابن اثیر، اسدالغابه، ۳۰۷/۳-۳۰۵/۵.
- ۷- پیشین، ۲۷۶/۵.
- ۸- باید دانست حدیث غدیر تنها در مسند احمد بیش از سی بار با اساندهای مختلف و از زبان بیش از ده تن از صحابه نقل شده است. (سلفی، مرشد المحتار، ۱۵۶/۳-۱۵۷). بسیاری از این حدیثها به اعتراف حدیث‌شناسان اهل سنت صحیح الاسناد و معتبرند؛ مثلاً بتگرید به: ابن حنبل، المسند، چاپ شاکر، حدیث شماره ۹۵۰ و توضیحات احمد محمد شاکر ذیل همان حدیث.

امام گفت: پس چرا با من می‌جنگی؟
طلحه گفت: فراموش کرده بودم. راوی
گوید: در نتیجه این گفت و گو طلحه منصرف
شد.^۱

۴- همچنین علی علیه السلام به سال ۳۷ق. در
صقین بر فراز منبر شد و مردم را فراهم آورد
و آنان را سوگند داده از آنان بر مناقب و
فضایل بی‌مانند خود و از جمله حدیث غدیر
اقرار گرفت.^۲

همچنین گفتنی است شیخ طوسی با
استناد پیوسته از امام ابوالحسن علی بن
موسی الرضایی علیه السلام گزارش کرده: آن حضرت
که در میان جمعی از خواص خود از فضیلت
عید غدیر سخن می‌گفت، از پدرانش نقل
کرده است که در یکی از سالهای زندگانی
امیرالمؤمنین علیه السلام عید غدیر با جمعه مصادف
شد. امام پس از آنکه پنج ساعت از آن روز
بالا آمده بود، بر فراز منبر شد و خداوند را
حمد و ثنایی بی‌مانند گفت و حاضران را
فرمود در این روز با یکدیگر مصافحه کنند و
به همدیگر تهنیت گویند. حاضران فضیلت
این روز را به گوش غایبان برسانند و
ثروتمندان از تهیدستان و توانگران از ناتوانان
دستگیری کنند. چه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرا به چنین کارها فرمان داده است. سپس
خطبه جمعه را آغازید و پس از نماز با

فرزندان و پیروانش برای صرف طعمای که
برایشان مهیا کرده بود به سرای امام ابو
محمد حسن بن علی علیه السلام رفتند.^۳

نتیجه

نتیجه سخن آنکه نبودن حدیث غدیر در
نهج البلاغه هرگز بدان معنا نیست که امام علیه السلام
به آن احتجاج نکرده یا شریف رضی درباره
صدور آن شک و تردیدی روا داشته است.
بنابراین، فقدان حدیث مزبور در کتاب مورد
بحث هرگز به تواتر و قطعی الصدور بودن آن
خللی وارد نمی‌کند؛ چه، نه تنها منابع شیعی،
بلکه قریب به اتفاق منابع حدیثی، رجالی و
تاریخی اهل سنت آن را نقل کرده‌اند. منتهی
آنسان در تفسیر کلمه «مولی» با شیعیان
اختلاف کرده و از حدیث مزبور نتیجه‌ای
متفاوت گرفته‌اند.^۴

۱- مستدرک، ۳/۳۷۱. مقایسه شود با: مسعودی، مروج
الذهب، ۲/۳۶۴. نیز رجوع شود به امینی، الغدیر،
۱/۱۸۶-۱۸۷.

۲- سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۳- طوسی، مصباح المنهج، ص ۵۲۴-۵۳۰.

۴- برداشت فریقین از کلمه «مولی» به همراه ادله آنان
در کتب کلامی ایشان مسطور است. علاقه‌مندان
می‌توانند به آن کتابها رجوع کنند.

- ۱- ابن التیر، علی بن محمد بن عبدالکریم، اسدالغابه، المطبعة الوهبية، ۱۲۸۰ق. (چاپ اقس، تهران، ۱۳۷۷ق).
- ۲- ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، المطبعة الميمنية، مصر، ۱۳۱۳ق. نیز: تحقیق احمد محمد شاکر، قاهره، ۱۹۲۹-۱۹۵۸م.
- ۳- امینی، عبدالحسین، الغدير فی الکتاب و السنة و الادب، الطبعة الرابعة، بیروت، ۱۳۹۷ق / ۱۹۷۷م.
- ۴- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۲ق.
- ۵- السلفی، حمدي عبدالمجيد، مرشد المحتار، الطبعة الثانية، بیروت، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م.
- ۶- سلیم بن قیس الهمدانی، کتاب سلیم، به کوشش علاءالدین الموسوی، مؤسسة البعثة، طهران، ۱۴۰۷ق.
- ۷- شریعتی، محمد تقی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، تهران، ۱۳۵۱ش.
- ۸- طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتعجد و سلاح المتعبد، چاپ سنگی، مشهد، ۱۳۳۸ق.
- ۹- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، به کوشش یوسف اسعد داغر، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م.
- ۱۰- مظہری، مرتضیٰ، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۴ش.
- ۱۱- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، بی تا.
- ۱۲- مولوی، جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، به کوشش عبدالکریم سروش، تهران، ۱۳۷۵ش.
- ۱۳- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۱۴- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ سوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ش.